

حکایت کش دار قبر بابای حکیم صاحب دل



شاعر و نویسنده آید مهدی نژاد

در روزگاران قدیم در یکی از شهرهای ساحلی حکیم صاحب دلی زندگی می کرد که کرامات بسیار داشت و بسیار دست به خیر و در خانه باز و سفره انداز بود و مردمان تا منتهی الیه از خوان نعمت او بهره مند و برخوردار بودند. روزی شخصی به نزد حکیم صاحب دل رفت و گفت: ای

حکیم صاحب دل، سخی دارم. حکیم صاحب دل گفت: بگوی. ناگهان شخص به گریه افتاد. حکیم گفت: چه شد، ای شخص؟ از شدت گریه نتوانست پاسخی بدهد.

حکیم گفت: گریه هایت را بکن، وقتی سبک شدی سخن بگوی. شخص هرچه گریه کرد سبک نشد و نتوانست سخن بگوید. حکیم که حوصله اش سر رفته بود، رئیس دفترش را صدا کرد و گفت: این شخص را ببر و هروقت گریه هایش تمام شد بیاور تا سخنش را بشنوم. در این هنگام گریه شخص تمام شد و گفت: می گویم، می گویم. حکیم گفت: بگوی. شخص گفت: من تا هفته پیش نایبنا بودم اما هفته پیش به زیارت قبر پدر شما رفتم و او مرا شفا داد و اکنون می بینم. حکیم بلافاصله گفت: این مرد را ببرید و بدهید چشمانش را کور کنند تا دوباره برود و از بابای من شفا بگیرد.

رئیس دفتر در گوش حکیم گفت: ای حکیم، این همه خشونت لازم است؟ حکیم در گوش رئیس دفتر گفت: الکی گفتم. این شخص احتمالا یک شخص متملق است و پول می خواهد و من با این برخورد می خواهم به او درسی بزرگ بدهم. شخص گفت: اگر می خواهید کورم کنید، بکنید. چون کسی که یک بار شفا بدهد، دوباره هم می دهد. حکیم به رئیس دفتر گفت: عجب متملق

من و زندگی

ما سیل را تجربه کردیم



شاعر و طنزپرداز قاسم رفیقا

نزدیک پاییز بود. از آن سال‌های خشک طر‌قه که درختان تشنه بودند. من حدود ۱۰ سال سن داشتم. از همان سال‌هایی بود که می‌رفتم باغ و نمی‌آمدیم. می‌رفتم پنج‌ده در و آنجا می‌ماندیم.

حال مادر بزرگم خوب نبود. مادر بزرگ پدری‌ام مدتی بود در خانه ما بستری بود. در خانه فقیرترین فرزندش! شاید همه می‌دانستند مادر من بیشتر از بقیه وقت می‌کند از بیمار نگهداری کند. یا شاید خودش مایل بود آخرین روزهای عمرش را خانه پسر کوچکش باشد.

صبح یک نفر خبر آورد مادر بزرگ چندروز است رویه قیله است و دیگر نفس‌هایش به‌شماره افتاده‌است. مادر بزرگم بیش از همه به‌برادر بزرگم علاقه‌داشت. جانش برای احمد می‌رفت.

حاج حسین میلان خرش را سوار شد و راه افتاد. پسر عمویم حسن گفت من هم می‌آیم. حاج حسین گفت شما بمانید و مال و حال را جمع کنید. اما حسن گفت من باید بروم ننه بزرگ را ببینم. دروغ چرا حسن از اول بیش از ما به خانواده اهمیت می‌داد. اخلاقش این‌طور بود. الان هم همین‌جور است. خودش را وقف خانواده کرده‌است.

حاج حسین رفت و حسن دنبال خورش شروع به‌دویدن کرد و در رودخانه خشک محو شد.

ما ماندیم. به خاطر دارم آن روز علی حیدری که نسبتی هم با حاج حسین داشت آمده بود باغ. (علی پسر خواهر حاج حسین بود) یک جورایی آدم بزرگ ما بود. بقیه ما کم سن و سال بودیم. پسرعمه‌هایم رضا و مجید. اوه ببخشید بی‌بی حاج خانم هم بود. همان پیر زنی که قصه‌اش را قبلا گفتم. او معمولاً توی دنیای خودش بود و به‌کسی کاری نداشت.

صبح می‌خواستم طبق معمول به تنهایی برای گرفتن ماهی سگی بروم سر تلخ (استخر آب. همان جایی که حالا اقامتگاه شده است) آن ایام پنجه‌در خبری نبود. ساعت به ساعت یک نفر پیدا‌ی نمی‌شد. برای همین بچه‌ها کمی‌مرا ترساندند. از اجنه و این حرف‌ها. خوب البته من اخلاق بدی داشتم. ترجیح می‌دادم تنها باشم. با خودم حرف می‌زدم و برای خودم بازی می‌کردم.

برای اینکه مرا بترسانند آمده بودند از پشت بوته‌های چنار صدای شغال

سفتی است. خودت قضیه را

جمع کن. رئیس دفتر رو به شخص کرد و گفت: از کجا معلوم که راست بگویی؟ شخص گفت:

پرونده پزشکی‌ام موجود است. و پرونده پزشکی‌اش را از داخل کیفش درآورد و به رئیس دفتر داد. رئیس دفتر پرونده را مطالعه کرد و به حکیم گفت: ای حکیم،

راست می‌گویی. این شخص

نایبنا بوده و هفته گذشته شفا گرفته است. حکیم گفت: عجب. سپس رو به شخص کرد و گفت: ای شخص، بدان و آگاه باش که پدر من کارگر ساده‌ای بوده است که سال‌ها پیش بر اثر تصادف رانندگی با درشکه‌دار فانی را وداع کرده است و مزار و مقبره‌ای هم ندارد و من با تلاش و کوشش خود و ریاضت‌های بسیار به این‌مقام رسیده‌ام.

رئیس دفتر گفت: ای حکیم، در زمانه ما این‌طور است که اگر شما همان‌گونه که خودشخص صاحب‌دلی هستید، فرزند شخص صاحب‌دلی نیز بوده باشید بهتر است و مردم بیشتر احترام می‌گذارند. پس آیا بهتر نیست؟ حکیم گفت: واقعا این‌طور بهتر است؟ قبلاً این‌طور نبود. شخص گفت: زمانه عوض شده است. رئیس دفتر گفت: ای حکیم بزرگ، حالا که قبر پدرتان شفا داده است و اسناد آن هم موجود است، بیایید آن را مکانی ویژه اعلام کنیم.

حکیم گفت: ول کن بابا. وی افزود: با این شخص چه کنیم؟ پول می‌خواهد؟ شخص گفت: باور کنید من فقط برای تشکر آمده بودم. حکیم که صداقت شخص را دید دستور داد به او ۱۰ کیسه همیان بدهند. شخص نیز کیسه‌ها را گرفت و با طبیسی که برایش پرونده پزشکی جعل کرده بود تصف کرد و این حکایت کش دار را بالاخره به پایان برد.

دمای هوای مشهد	 ۶۱٪ ۷° ↓ ۶° ↑	رطوبت هوا
	 صبح ۷ - ظهر ۲	
	 عصر ۴ - شب ۲ -	

اذان ظهر ۱۱:۴۲:۴۶	نیمه شب شرعی ۲۲:۵۸:۴۰
غروب آفتاب ۱۶:۴۵:۴۹	اذان صبح فردا ۰۵:۱۱:۱۷
اذان مغرب ۱۷:۰۵:۲۶	طلوع آفتاب فردا ۰۶:۳۹:۲۲

راست می‌گوید. این شخص

نایبنا بوده و هفته گذشته شفا گرفته است. حکیم گفت: عجب. سپس رو به شخص کرد و گفت: ای شخص، بدان و آگاه باش که پدر من کارگر ساده‌ای بوده است که سال‌ها پیش بر اثر تصادف رانندگی با درشکه‌دار فانی را وداع کرده است و مزار و مقبره‌ای هم ندارد و من با تلاش و کوشش خود و ریاضت‌های بسیار به این‌مقام رسیده‌ام.

رئیس دفتر گفت: ای حکیم، در زمانه ما این‌طور است که اگر شما همان‌گونه که خودشخص صاحب‌دلی هستید، فرزند شخص صاحب‌دلی نیز بوده باشید بهتر است و مردم بیشتر احترام می‌گذارند. پس آیا بهتر نیست؟ حکیم گفت: واقعا این‌طور بهتر است؟ قبلاً این‌طور نبود. شخص گفت: زمانه عوض شده است. رئیس دفتر گفت: ای حکیم بزرگ، حالا که قبر پدرتان شفا داده است و اسناد آن هم موجود است، بیایید آن را مکانی ویژه اعلام کنیم.

حکیم گفت: ول کن بابا. وی افزود: با این شخص چه کنیم؟ پول می‌خواهد؟ شخص گفت: باور کنید من فقط برای تشکر آمده بودم. حکیم که صداقت شخص را دید دستور داد به او ۱۰ کیسه همیان بدهند. شخص نیز کیسه‌ها را گرفت و با طبیسی که برایش پرونده پزشکی جعل کرده بود تصف کرد و این حکایت کش دار را بالاخره به پایان برد.

راست می‌گوید. این شخص

نایبنا بوده و هفته گذشته شفا گرفته است. حکیم گفت: عجب. سپس رو به شخص کرد و گفت: ای شخص، بدان و آگاه باش که پدر من کارگر ساده‌ای بوده است که سال‌ها پیش بر اثر تصادف رانندگی با درشکه‌دار فانی را وداع کرده است و مزار و مقبره‌ای هم ندارد و من با تلاش و کوشش خود و ریاضت‌های بسیار به این‌مقام رسیده‌ام.

رئیس دفتر گفت: ای حکیم، در زمانه ما این‌طور است که اگر شما همان‌گونه که خودشخص صاحب‌دلی هستید، فرزند شخص صاحب‌دلی نیز بوده باشید بهتر است و مردم بیشتر احترام می‌گذارند. پس آیا بهتر نیست؟ حکیم گفت: واقعا این‌طور بهتر است؟ قبلاً این‌طور نبود. شخص گفت: زمانه عوض شده است. رئیس دفتر گفت: ای حکیم بزرگ، حالا که قبر پدرتان شفا داده است و اسناد آن هم موجود است، بیایید آن را مکانی ویژه اعلام کنیم.

حکیم گفت: ول کن بابا. وی افزود: با این شخص چه کنیم؟ پول می‌خواهد؟ شخص گفت: باور کنید من فقط برای تشکر آمده بودم. حکیم که صداقت شخص را دید دستور داد به او ۱۰ کیسه همیان بدهند. شخص نیز کیسه‌ها را گرفت و با طبیسی که برایش پرونده پزشکی جعل کرده بود تصف کرد و این حکایت کش دار را بالاخره به پایان برد.

سفتی است. خودت قضیه را

جمع کن. رئیس دفتر رو به شخص کرد و گفت: از کجا معلوم که راست بگویی؟ شخص گفت:

پرونده پزشکی‌ام موجود است. و پرونده پزشکی‌اش را از داخل کیفش درآورد و به رئیس دفتر داد. رئیس دفتر پرونده را مطالعه کرد و به حکیم گفت: ای حکیم، راست می‌گوید. این شخص

نایبنا بوده و هفته گذشته شفا گرفته است. حکیم گفت: عجب. سپس رو به شخص کرد و گفت: ای شخص، بدان و آگاه باش که پدر من کارگر ساده‌ای بوده است که سال‌ها پیش بر اثر تصادف رانندگی با درشکه‌دار فانی را وداع کرده است و مزار و مقبره‌ای هم ندارد و من با تلاش و کوشش خود و ریاضت‌های بسیار به این‌مقام رسیده‌ام.

رئیس دفتر گفت: ای حکیم، در زمانه ما این‌طور است که اگر شما همان‌گونه که خودشخص صاحب‌دلی هستید، فرزند شخص صاحب‌دلی نیز بوده باشید بهتر است و مردم بیشتر احترام می‌گذارند. پس آیا بهتر نیست؟ حکیم گفت: واقعا این‌طور بهتر است؟ قبلاً این‌طور نبود. شخص گفت: زمانه عوض شده است. رئیس دفتر گفت: ای حکیم بزرگ، حالا که قبر پدرتان شفا داده است و اسناد آن هم موجود است، بیایید آن را مکانی ویژه اعلام کنیم.

حکیم گفت: ول کن بابا. وی افزود: با این شخص چه کنیم؟ پول می‌خواهد؟ شخص گفت: باور کنید من فقط برای تشکر آمده بودم. حکیم که صداقت شخص را دید دستور داد به او ۱۰ کیسه همیان بدهند. شخص نیز کیسه‌ها را گرفت و با طبیسی که برایش پرونده پزشکی جعل کرده بود تصف کرد و این حکایت کش دار را بالاخره به پایان برد.

راست می‌گوید. این شخص

نایبنا بوده و هفته گذشته شفا گرفته است. حکیم گفت: عجب. سپس رو به شخص کرد و گفت: ای شخص، بدان و آگاه باش که پدر من کارگر ساده‌ای بوده است که سال‌ها پیش بر اثر تصادف رانندگی با درشکه‌دار فانی را وداع کرده است و مزار و مقبره‌ای هم ندارد و من با تلاش و کوشش خود و ریاضت‌های بسیار به این‌مقام رسیده‌ام.

رئیس دفتر گفت: ای حکیم، در زمانه ما این‌طور است که اگر شما همان‌گونه که خودشخص صاحب‌دلی هستید، فرزند شخص صاحب‌دلی نیز بوده باشید بهتر است و مردم بیشتر احترام می‌گذارند. پس آیا بهتر نیست؟ حکیم گفت: واقعا این‌طور بهتر است؟ قبلاً این‌طور نبود. شخص گفت: زمانه عوض شده است. رئیس دفتر گفت: ای حکیم بزرگ، حالا که قبر پدرتان شفا داده است و اسناد آن هم موجود است، بیایید آن را مکانی ویژه اعلام کنیم.

حکیم گفت: ول کن بابا. وی افزود: با این شخص چه کنیم؟ پول می‌خواهد؟ شخص گفت: باور کنید من فقط برای تشکر آمده بودم. حکیم که صداقت شخص را دید دستور داد به او ۱۰ کیسه همیان بدهند. شخص نیز کیسه‌ها را گرفت و با طبیسی که برایش پرونده پزشکی جعل کرده بود تصف کرد و این حکایت کش دار را بالاخره به پایان برد.

روایت روز

زمستان گرم!

این نکته است:

گرم او بودم در یفا دیر فهمیدم که من

با چه گرمایی در آغوش زمستان زنده‌ام

این گرما نبود مگر درک متقابل همدیگر و همت دلسوزانه برای گذر از سرما.

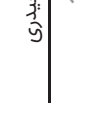
این روزها هم که سرمایی شگفت و کم‌سابقه را پشت سر گذاشتیم، اگر نبود همت خود مردم و دقت در مصرف، گذر از این سوز دهشتناک، دشوار بود. این هفته هم سرد است، البته با زور کمتر. اینکه تدبیر هوشمندانه از طرف مدیران برای چنین روزهایی، آن هم در کشوری که ذخایر گاز فراوانی دارد لازم است و وظیفه، در جای خود، اما اگر مردم پشت و پناه و دستگیر هم نباشند، گذر از این سختی‌ها طاقت فرسا و رنج‌ور خواهد بود. در پایان برای اینکه در این سختی، زیبایی را هم ببینیم یاد بیتی افتادم:

دیدیم فقط سردی او را و ندیدیم

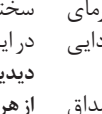
از هر چه دورنگی است رها بود زمستان



روزنامه‌نگار عزیز رضا حدادی



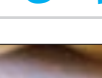
روزنامه‌نگار عزیز رضا حدادی



روزنامه‌نگار عزیز رضا حدادی



روزنامه‌نگار عزیز رضا حدادی



روزنامه‌نگار عزیز رضا حدادی



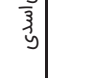
روزنامه‌نگار عزیز رضا حدادی



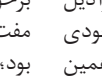
روزنامه‌نگار عزیز رضا حدادی



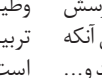
روزنامه‌نگار عزیز رضا حدادی



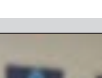
روزنامه‌نگار عزیز رضا حدادی



روزنامه‌نگار عزیز رضا حدادی



روزنامه‌نگار عزیز رضا حدادی



روزنامه‌نگار عزیز رضا حدادی



روزنامه‌نگار عزیز رضا حدادی



روزنامه‌نگار عزیز رضا حدادی



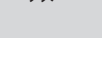
روزنامه‌نگار عزیز رضا حدادی



روزنامه‌نگار عزیز رضا حدادی



روزنامه‌نگار عزیز رضا حدادی



SHAHRARANEWS.IR

مسئال چهاردهم
۰۱ بهمن ۱۴۰۱
۲۸چمادئالثانی۱۴۴۴
شماره ۳۸۶۳

شنبه

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای



- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز:
- شهرداری مشهد
- مدیر مسئول:
- سید میثم موسوی مهر
- سردبیر:
- سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میهن‌شهر، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی:
- ۵ - ۳۷۲۸۸۸۱۱
- نمایی: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۴۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

اول شخص

طیب پرنده های کوچک خوشبختی

یادی از محمد قریب بنیان گذار دانش نوین پزشکی کودکان در ایران، هم‌زمان با سالروز درگذشتش

شد خیل عظیمی نخستین بار با یکی از تأثیرگذارترین و حاذق‌ترین پزشکان ایران آشنا شوند.

در این سریال تلویزیونی به‌خوبی دریافتیم که دکتر قریب اگر پزشک دغدغه‌مندی نبود در کنار مشغله‌های زیاد بیمارستان و دانشگاه، همت نمی‌کرد ماهی یک شب همکارانش را در درمانگاه خواجه

نوری دروازه‌شمیران جمع کند تا با هم درباره‌مسائل پزشکی تبادل نظر و انتقال

تجربه کنند. ما حاصل این شب نشینی‌های علمی بود که به مرور منجر به تأسیس انجمن اطبای اطفال شد. دکتر قریب در کارنامه درخشان خود از این دست بنیان‌گذاری‌ها کم‌نداشت.

اواز مؤسسان انتقال خون ایران بود. از نخستین پزشکانی بود که درباره انتقال خون حرف زد. چگونگی استفاده از آنتی بیوتیک‌ها را اولین بار اودر میان همکارانش تشریح کرد و از همه مهم‌تر، نخستین بیمارستان تخصصی کودکان در ایران موسوم به «مرکز طبی کودکان» به همت دکتر قریب تأسیس شد. همان‌جایی که روزهای پایانی عمرش را در جدال با بیماری سرطان مثانه سپری کرد و حتی سفر به آمریکا هم تأثیر چندانی بر بهبود او نداشت.

او که بارها برای حضور در کنگره‌های بین‌المللی به کشورهای نظیر کانادا، ترکیه، ژاپن و اتریش سفر کرده بود، زمانی هم‌نشان ژوئینر دونور را از مقامات فرانسه دریافت کرد. این بالاترین نشان افتخار کشور فرانسه بود اما ارزشمندترین نشان بر سینه اش، محبوبیت میان مردم بود، همان‌وقت‌هایی که ویژگیت بیماران را به تناسب شرایط اقتصادی‌شان دریافت و بسیاری بیماران را به‌طور رایگان درمان می‌کرد.

همان اوقاتی که در کلاس‌های درس با استفاده از اشعار حافظ و سعدی دانشجویانش را بر سر ذوق می‌آورد و کلاس‌های اخلاق پزشکی را دل‌سوزانه‌تر از سایر واحدهای درسی برگزار می‌کرد. دکتر قریب، نه تنها با خدمات